

سیمای پیامبر (ص) در مثنوی مولانا

جواد جعفریان، دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی^۱

پرویز حیدری، دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان^۲

چکیدہ

آن‌ها، باعث شده است که در متنوی از داستان پیامبران، به ویژه از سیرت حضرت رسول (ص) آشنایی عمیق مولانا با معارف اسلامی (قرآن و تفاسیر و احادیث رسول) و غور ایشان در با تنوع و گسترده‌گی، فراوان برهه ببرد.

پیامبر از نور حق است و هم جنس ملک و عقل، کردار و گفتارش در حیطه‌ی قدرت و تصریف حق است و از غیب آگاه. علت‌های درونی (نفس) انسان را می‌شناسد و پیروی از ایشان موجب بیداری انسان‌ها از خواب غفلت و کمال انسان‌هاست. ثنای او، ثنای خداست، بدینجهت ممدوح حقیقی عارفان است. عشق حق با او همراه است و در همه‌ی جاه و وجه الله را می‌بیند. آیینه‌ای است که هر کس چه کافر و چه مؤمن، در او بازتاب حال و آینده خویش را مشاهده می‌کند. یاریگر و شفیع مسلمان و غیر مسلمان است. سنت ایشان در زندگی فردی و اجتماعی الگوی حسنی معتقدان به اوست.

عاطفی‌ترین قسمتی که مولانا در متنی به حضرت رسول (ص) پرداخته، زمانی است که

1 - jjafari91@yahoo.com

2 - parviz_headari@yahoo.com

حضرت به کودکی در نزدیکی مکه گم شده است و حلیمه، دایه پیامبر، با اضطراب مادرانه در جستجوی او از پیر بتپرست و سپس از عبدالملک استمداد می‌جوید.

کلید واژه‌ها

مولانا، مثنوی، محمد (ص)، سیرت، عشق، غیب، الگو، کمال.

مقدمه:

«داستان پیامبران مثال و مظہر عینی و محسوس حوادث مکرر و مستمر نفسانی و انسانی است. آن‌ها تنها حادثه‌ای تاریخی که یک بار اتفاق افتاده و تمام شده باشد، نیست؛ بلکه حادثه‌ای است که در وجود هر کس و در هر زمان تکرار می‌شود و نقد هستی انسان است». (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۹۷ و فروزانفر، ۱۳۸۱: ۱۰۹۹)

آشنایی کامل و عمیق مولانا با معارف اسلامی (قرآن و تفاسیر آن و احادیث رسول) و غور و تأمل در آن‌ها، باعث شده است که در مثنوی از داستان پیامبران، به ویژه سیرت حضرت رسول (ص)، با تنوع و گسترده‌گی فراوان بهره ببرد (زرین‌کوب، سرّنی، ۱۳۷۴: ۴۳۶ و ۳۸۳ و پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۱۱۵)

در هیچ یک از دیوان‌های شاعران فارسی زبان به اندازه‌ی آثار مولانا، نام مبارک حضرت رسول (ص) و تعبیرات و استعارات زیبا از ایشان، به ویژه در مجالس سیعه، نیامده است (خوانساری، ۱۳۷۴: ۲۶۶) حدیث رسول (ص) در کتاب قرآن دو سرچشممه‌ی فیاض عرفان مولاناست (زرین‌کوب، بحر در کوزه، ۱۳۷۴: ۴۰).

«شخصیت حضرت محمد (ص) در مرکز حیات صوفیانه اسلامی قرار دارد^۱» (نیلکسون، ۱۳۷۴: ۱۱۴) و برای درک افکار مولانا نیز توجه به مقام پیامبر اکرم (ص) در عالم روحانی جلال‌الدین اهمیت بسزایی دارد، هر چند شرق شناسان و محققان جریان‌های عرفانی اهمیت

فکر مولانا را در فراتر بودن آن از حدود مذهب معین می‌دانند.² (شميل، 1374: 6).

«پنجاه و شش شعر مثنوی با جمله «گفت پیغمبر» آغاز می‌شود و این غیر از احادیثی است

که استاد فروزانفر در کتاب «احادیث مثنوی» گردآوری کرده‌اند» (خوانساری، 1374:271).

« غالب احادیث مثنوی که متنضم اشارت به سیرت رسول است دستاویزی برای توجیه

احوال صوفیہ و اولیاء و اهل طریقت می شود». (زین کوب، سرّنی، 1374: 411، 396)

«مولانا علاوه بر نقل اقوال رسول خدا، اشعار بسیار دلکشی در ترجمه‌ی حال و مقام و

سیرت و منقبت آن بزرگ دارد که در خلال همین اشعار، شیفتگی و دلدادگی خود را از زبان دیگران به حبیب خدا آشکار می‌سازد. (خوانساری، 1374: 271) او «هرگز از اظهار عشق و

اعتقاد خویش به پیامبر (ص) باز نمی‌ایستد». (شمیل، 1370:393)

حضرت رسول (ص) با تقدیم در غاییت و تأخیر در نوبت، همه‌ی لطائف اسرار انبیاء را
دراست و مولانا «همه جا رسول (ص) را مظہر کمال و مورد عنایت و محبت خاص حق، نشان
می‌دهد». (زین کوب، بحر در کوزه، 81 و 1374:115) مولانا، شمس الدین تبریزی را ترجمان
اسرار پیغمبر و وارث او و واصل به حقیقت ازلی ایشان می‌داند و شواهد بی شمار مناقب العارفین
افلاکی نیز از عشق قلبی مولانا و شمس نسبت به پیغمبر (ص) حکایت دارد (شمیل، 1382:
346-9 و نیز 1377:134-6).

«پیامبر (ص) اسوه‌ی حسنه» (قرآن ۳۳/۲۰) نمونه‌ی نیکو برای زندگی موحدان است. تقریباً زندگی رسول را می‌توان در معنای این آیه مشاهده کرد: «خُذِ الْعُفْوَ وَ أُمْرٌ بِالْعِرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجَهَلِينَ» (قرآن، ۱۹۹/۷)؛ مهربانی کن و خشونت مکن، اگر چه پیامبر معلم اخلاق صرف نبوده و مجبور بوده است «أشداءُ على الْكُفَّارِ» (قرآن، ۴۸/۲۹) نیز باشد. عرف اخلاقی پیامبر، سیره‌ای است که در صحابه و خلفای راشدین و نزدیکان او بوده است؛ با این تفاوت که ایشان انسانی است در پرتو وحی، که مسیر زندگی خود و بشر را تعیین می‌کند (از افاضات استاد شفیعی کدکنی: ۱۳۸۴).

از آنجا که کتب «سیره رسول (ص) مخصوص سیره‌ی روحانی، پیغمبر (ص) نیست و [...]

محدثین و روات، اخبار مربوط به سلوک باطن [رسول (ص)] را از جنس خبر موضوع و یا ضعیف درشمار آورده و شاید بسیاری را به هدر داده‌اند» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۱۲۲۰)؛ بررسی سیمای مصطفی (ص) در آینه مثنوی ما را با سلوک باطنی رسول (ص) آشنا می‌کند و عشق و علاقه‌ی این اعجوبه‌ی عرفان اسلامی به رسول حق را آشکار می‌نماید؛ چرا که «عشق فقط در کلام است که نفس می‌کشد» (تسوایگ، ۱۳۸۳: ۵۵).

روش کار ما در بررسی سیمای مصطفی (ص) در مثنوی مولانا بدین صورت بود که نخست با استفاده از فهرست کتاب «دریا به دریا» تألیف علامه محمد تقی جعفری و همکارانش، ابیاتی که در آن‌ها نام و القاب رسول (ص) آمده بود از مثنوی استخراج و طبقه‌بندی موضوعی گردید، سپس تمام مطالب در شش بخش تنظیم شد- شش بخشی که عیناً در بررسی دیگر آثار مولوی نیز می‌تواند به کار رود - که بدین قرار است: ۱- خدا و رسول: به رابطه و نسبت رسول با حق و مسائل مربوط به حوزه‌ی غیب و ماوراء طبیعت می‌پردازد؛ ۲- پیامبر و پیامبری: پیامبر و مسئولیت ایشان در قبال مردم، محتوای این قسمت است: ۳- عشق و عاشقی و معشوقی رسول: در این قسمت نگرش شاعرانه مولانا به حضرت رسول (ص) و رفتار اطرافیانش نسبت به ایشان مطرح می‌گردد؛ ۴- دشمنان رسول؛ ۵- معجزات رسول؛ ۶- رسول و زندگی فردی و اجتماعی، که در آن گوشه‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی حضرت رسول به عنوان الگوی حسنی مسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است.

- خدا و رسول

الف) نسبت رسول با حق

حضرت رسول (ص) نور حق بود و کسی برای نور حق، زاد و بوم و اصل و نسبی نمی‌جوید (۱۰۵۳-۴۰/۴)؛ به فرموده‌ی خودشان «هر کس من (رسول) را ببیند، خدا را دیده است»

۱- ارجاعات به دفاتر شش گانه مثنوی است، عدد سمت راست، شماره دفتر و عدد و یا اعداد سمت چپ شماره بیت را بر اساس تصحیح نیکسون از مثنوی نشان می‌دهد.

(3197/6). احمد و احمد قرین پیدیگرند. (782/1)

جسم حضرت رسول سایه نمی‌انداخت، چون از نور خدا بود (شرح نیکلسون، 5/672) بنابر تأویل مولانا از شفق (قرآن، 84/16)، شفق کنایتی از جسم محمد (ص) است که شمس معنی (ذات الهی) و در آن مکنون است (شرح نیکلسون، 6/9-1498).

پیامبر از الطاف من لدین حق است (813/1)؛ خداوند جسم او را جان قرار داد و بی‌واسطه به او علم آموخت (علم لدینی) (593-4/3).

متصلات پیامبر هم دریچه‌ای به سوی عالم معناست. عایشه، ام المؤمنین، زیر ردای رسول، باران غیب را مشاهده می‌کند (2034/1) و دستار پیامبر که با آن لب و دهان خود را پاک کرده بود، در آتش نسوت، بلکه سپید و بی چرک گردید؛ انسانی هم که به حضرت رسول (ص) تقرب بجوید، از آتش و عذاب ایمن خواهد بود، زیرا که جان عاشق، نزد وی از دستار برتر است .(3116-20/3)

ب) تصرف حق در رسول

در پیوند پیامبر به آفریدگار، مولوی مثل اتصال و پیوند خم و دُرّ به دریا را مطرح می‌کند که آن باعث قدریابی رسول می‌گردد (814-6/6). اعمال رسول مثل معجزات ایشان، همه در تصرف حق است (1323-30/5).

ج) غیب پینی دسول

رسول «سپهدار غیب» (40-4/3) است و «گوش من لدن» (4528/3) سرّ حق روزی اوست. اگر چه خفته باشد، سرّ طالب او و گردان او گردان و نجم ثاقب و دیوران و حارت اوست. (4531-3/3). مولانا در تعظیم ایشان می‌فرماید: «جان فدای خفتگان دل بصیر» (1226-8/3).

خدا اسرار خود را در جسم خاکی حضرت رسول قرار داد تا دیگران از تعالیم او به کمال

بررسند و به وسیله‌ی او به اوج روحانیت سیر کنند. ایشان همچون جبرئیل حیات و تازگی انسان‌هاست (3324-33/4). او از اسرار آگاهی دارد و جهان جمادات در پیش او به تسیح و پر از عشق و دادند (2122/1 و 3522 - 34/4 و 60/6 - 858).

حضرت رسول همچون ماهی در پی خورشید وحی (تبیعت از حق) دوان است و صحابه نیز مثل اختران به دنبال او (1357-60/6). آگاهی از قضا و قدر فقط از عهده‌ی جان پاک بر می‌آید: «که پدید آید برو هر ناپدید»؛ همچون رسول که با دیدن زن ابولهب با تنگ هیزم، فرمود: «حمله‌الخطب» (1659 - 65/3). پیامبر شخص فضولی را که اعتراض بر سوری جوان هذیلی بر لشکر رسول داشت و در آن زیاده‌روی می‌کرد، به سکوت دعوت نمودند و با نهادن دست بر دهان او، به زبان مولانا، فرمودند: «چند گویی پیش دانای جهان»؛ چرا که «پیش‌بینیان خبر گفتن خطاست» و جز سکوت و صحبت به اندازه، آن‌هم به اذان رسول، چاره‌ی دیگری نیست (2071-88/4).

د) رسول و عنایت و حفاظت حق

رسول اکرم، «محفوظ حق» (997/4)، در حجاب دنیا بر خدا نظر داشت و خدا نیز بر او عنایت و توجه، به این علت درمان بخش هر دردی بود (2861 - 5/6).

وقتی حلیمه، دایه رسول، پیامبر را به حطیم [جایی بین رکن و باب کعبه] می‌آورد، حطیم را بانگی غیبی این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: آفتابی بس بزرگ، که خورشید جودست و شاه محتشم خوش‌بخت، بر تو وارد شد و تو منزل جان‌های بالایی شده‌ای و گروه‌گروه جان پاکان و طالبان مست از شوق به سوی تو خواهند آمد.

رسول خدا این دردانه‌ی یتیم (990/4 و 932/4)، از کودکی محفوظ حق است. وقتی که حلیمه او را گم کرده بود، پیر بتپرستی او را این چنین تسکین می‌دهد: غم مخور، زیرا محمد (ص) گم نمی‌شد و این اهل عالم است که در او گم خواهد شد. او محفوظ و مورد عنایت حق

.(976- 9/4) است

عصمت حق نگهدار رسول است؛ در هنگامی که عیانی (چشم زخمزنده‌ای) از بنی اسد، چشم بد بر حضرت می‌اندازد و ایشان در راه بدون گل و باران می‌لغزند، خداوند از او حفاظت می‌کند، چرا که جز خدا کس دیگری «نمی‌تواند خلقان خود را از گرفتار آمدن به نیروهای شیطانی حفظ کند». (شرح نیکلسون، ۵۰۰-۴/۵).

هـ) رسول و تقریش به حق

پیامبر «چریده‌ی گلشن افلاک» (2087/4) در معراج خویش چشم بر همه‌ی چیزها جز دوست بست. او را در وصال عارفانه، مقامی بود که آل حق را در آن با او قران و برابری نبود (1/56-3948). جان رسول باعث عروج ایشان به آسمان‌ها بود (2834/6). وی «نور چشم خود را در نماز می‌دانست» که اشاره به اشتیاق حضرت به معراج و قرب حق داشت (شرح نیکلسون، 3225/2)؛ با این وجود قرب خدا از بالایی و نشیب و صفات متعلق به موجودات، به دو است؛ زیرا «قرب حق، از حس، هستی، دستن، است» (4511-4/3).

حضرت رسول، به علت نازکی و ضعف حس، توان دیدن پری از جبرئیل ندارد و از دیدن آن بیهوش می‌شود. جبرئیل از روی اظهار لطف او را در آغوش می‌گیرد، به سبب آنکه مهابت نصیب بیگانگان است نه دوستان (3755/4 به بعد). جان پیامبر جدا از تن وی، بی‌تغییر است و اگر جبرئیل شاهد جان رسول باشد تا ابد بی‌هوش خواهد شد. در معراج نیز جبرئیل خود را حریف همراهی کننده‌ی پیامبر نمی‌بیند و از وی باز می‌ماند (3804/4-3786). احمد، سلطان جان، پیش رو و مقدم بر عقل و جبرئیل بود و این دو را توان همراهی با او نبود (1066-7/1).

مولانا، بیشترین تعظیم خویش را از رسول، از زبان عبدالمطلوب و خدا، اظهار می‌دارد. در جواب استمداد عبدالمطلوب از خدا برای یافتن محمد (ص) که در کودکی گم شده است، او را دری از دریای حقة، می‌خواند. بالاصله از داخل کعبه صدایه، مم، آید که به پیدا شدن، محمد

(ص) اشاره دارد و اینکه محمد (ص) محفوظ خدا و فرشتگان و مقبول حق است و هر دو عالم طفیلی وجود اویند و چرخ در خدمت او (963-1031/4).

و) رسول و معرفت حق

رسول خدا به خود شناسی (2114/5) و اندیشه در نعمت‌های الهی دعوت می‌کند زیرا همه چیز در پی وصال با حق است (370-4/4).

- پیامبر و پیامبری

چونک صد آمد نود هم پیش ماست
نام احمد نام جمله‌ی انبیاست
(مشنوی، 1106/1)

الف) پیامبر و حق

پیغمبران اهل و میوه‌ی آن جهانند و تا ابد در عهد و پیمان خود با حق پایدار (452/3 و 3/4).
بین آن‌ها چون نور چراغ‌ها و آب صد سیب، اتحاد و یگانگی برقرار است (673-81/1).
حضر انبیاء محضر خداست و کسی که از آن‌ها دور شود از خدا دور گشته (2214/2).
وساطت پیغمبران (بین خدا و انسان) حجاب نیست؛ زیرا جسم آن‌ها مبدل شده و تنی از آن‌ها رخت بر بسته، آنان عاشق حق‌اند و به ابری شباهت دارند که مانع روی ماه نیست (702-9/5).

ب) بت شکنی پیامبر

پیامبران طبیان الهی و شاگردان حق‌اند (2700-32/3)، از آنجا که رگ پیغمبری و مردی در مرگ خشم و شهوت و حرص‌آوری است (4026/5)؛ شهوت بندی پیامبران است (819/4) حضرت محمد (ص) همچون میر آخر حق، ستوران نفس پرجفا را ریاضت می‌دهد (2005-9/4)، ایشان «یسی زنده کن مرده» (4552/3)، ما را ز نفس (یت باطنی) رهایی می‌دهد (366-370/2).

حليمه پس از بي قراری بسيار از گم شدن محمد (ص) به راهنمایي پير بت پرست به عزم استمداد از بتها حرکت می کند. بتها از شنیدن نام رسول به سجده می افتد و سرنگون می گرددند و به سخن می آيند: اى پير، کسی را که نایودی ما از اوست، او را از ما می جوبي. او باعث کسدادی بازار و بي ارزشی ما خواهد شد. با ظهور حضرت رسول، خيات اهل هوا درباره ما (بتها) از بين خواهد رفت و ما از رشك احمد خواهيم سوخت (955-60/4). بت شکنی رسول برای خداجوی شدن امتها بود (366/2).

ج) راست بینی پیامبر

پیامبر مانند قیامت حق را از باطل تفریق می‌کند، که اشاره‌ای دارد به قول رسول «انا و الساعه کهاتین» یعنی من و قیامت مثل این دو [انگشت سبابه و وسطی] هستیم (فروزانفر، 1381:371) سر تا سر وجود پیامبر گوش و چشم باطنی است. او شیر معارف و اسرار ربانی را به اطفال سلوک می‌نوشاند (زمانی، 1374:103/3).

د) هدايتگري پيامبر

مولانا در تفسیر «يا ايها المزمل» (قرآن، ۱/۷۳) از زبان خدا خطاب به پیغمبر چنین می‌گوید: «جهان سرگردانست و تو (پیامبر) هوش آن هستی و با وحی الهی چون نور، راهنمای اهل آن، به این سبب مانند حضرت عیسی (ع) نمی‌توانی عزلت بگیری و از صحبت طاعنان، نقش هدایتگری خود را واگذاری. تو همچون بینایی هستی که کوران (جهلان) را راهبری می‌کند (۱۴۵۳-۷۲/۴). صفت هدایتگری رسول (ص) بربسته‌ی او نیست بلکه ذاتی اوست (۱۶۹۹-۱۷۰۲/۴) مولانا صفات «قلادز سلوک» (۱۵۹۳/۵)، «خضروقت» (۱۴۷۹/۴)، «نوح ثانی» (۱۴۵۸/۴)، «مبارک موسی» (۳۸۲/۲)، «شمع» (۱۴۵۶/۴) و «هادی» (۱۴۷۱/۴) را برای هدایتگری، رسوا، می‌کند.

» در هدایت مردم] واسطه ضروری است و در وسائط، پیغمبر ما به منزله‌ی ماه است و اصحاب او در حکم کواکب« (lahori، 1381: 299) (پیامبر مولا و دوست مؤمنان است؛ زیرا که مولا کسی است که بندینگی را از پای دیگران بگشاید و به آن‌ها آزادی دهد، پیامبر نیز هدایتگر به سوی آزادی است (4538-41/6). پیامران هم جنسِ روح و ملک‌اند و ملک را جذب می‌کنند. انسان‌هایی که هم جنسِ انبیا نیستند سوی آن‌ها گرایش می‌یابند و نیز انسان‌هایی که عقل بر آن‌ها غلبه دارد؛ زیرا در هم‌جنسی عقل با ملک در آفرینش، شکی نیست (4/2703-2699). هم‌جنسی با پیغمبران باعث رهایی انسان از افتادن در پستی است و میان هم‌جانسان کششی برقرار است (4/9-9/2667).

مولانا در هدایت پذیری مردم از پیامبر، با توجه به سوره‌ی عبس (قرآن، ۱-۸۰/۱۰) می‌گوید: دل پر ز عشق و درد، لایق پذیریش هدایت است نه صاحب مال و مقام دنیوی (2/91-91/2068).

ه) نتایج پیروی از پیامبر

پیروان رسول همانند نوشندگان شراب ناب حقیقی (=رُحْيق) به لذت روحانی ابدی [درک حقیقت و حکمت الهی] می‌رسند (شرح نیکلسون 10/324). پیامبر گشاینده‌ی راههای ناگشوده‌ی دیگر انبیا و شفیع این جهان و جهان دیگر - برای دین و بهشت - می‌باشند. پیشه‌ی او هدایت است و روح بخشی او مشهور و سخنانش خواستگار و مطلوب. اولیاء از نور اویند: «شاخ گل هر جا که روید هم گلست» (78/6-163).

و) پیامبر و اولیا

همنشینی با احمد مقبل مانند کیمیا، تعالیٰ بخش انسان است؛ چنانچه ابوبکر با نظر رسول بر وی پیامبر را تصدیق کرد و صدیق گردید (8/1-2687). عشق و اشتیاق عارف به حق تعالیٰ از نور محمد (ص) سرچشمه می‌گیرد. آن نور، قلب هر طالبی را منور می‌گردد و مرکز افکار،

احساسات و اعمال روحانی طالب می‌گردد (747-50/1)؛ این حقیقت محمدی در اولیاء مسلمان که وارث روحانی او هستند، تجلی یافته است (شرح نیکلسون، 2498/1 و 2618/6).

ز) مولوی و تعظیم پیامبر

مولانا می‌گوید: انسان کامل (شخص پیامبر) در معنی عالم اکبر است - عالمی که او سبب غایی آن است و کلیت و جامعیت حق تعالی در او منعکس (شرح نیکلسون، 2505، 6/1 و 521/4) مصطفی (ص) غایت هستی است و سجده‌ی ملک بر آدم نیز به خاطر این بود که «ظهور نور محمدی را در او دیدند» (شرح نیکلسون 524-30/4). مولانا برای تعظیم رسول این القاب را برای ایشان به کار برده است که به جهت کثرت آن‌ها، بدون ارجاع به شماره بیت، ذکر می‌گردد: «سلطان، سلطان جان، سلطان عبس، سلطان البشر، سلطان خجسته، شهنشاه، شاه، شاه بی بدیل، شاه نبیه، شاه نجاح، شاه و النجم، محتشم شاه، شه بی حاشیت، شاه مطاع، شهنشاه، کسان، طفل رشید، کس، صد قیامت، محشر (عین حقیقت کبری)، روح البلاد، ورای عقل‌ها و فهم‌ها».

نام احمد تا ابد ماندگار است، چرا که محمد (ص) خاتم پیامبران، کمالات جمله‌ی انبیاء سلف خود را در وجود خویش جمع آورده است. آنان در حقیقت با او یکی هستند و در کلیه‌ی احتراماتی که در حق او گزارده می‌شود، سهیمند (شرح نیکلسون، 1102-6/1). مولانا صفات ذیل را نیز در حق پیامر خدا به کار برده است:

«خاتم انبیاء، فخر انبیاء، مهین بیغمبر، سر بیغمبران، فخر البشر، خیر الوری، زبده‌ی وجود، بی‌نَدِید و آن عزیز»

3- رسول و عاشقی و معشوقی

الف) رسول و عاشقی

دل انسان حق جو چون دل حضرت محمد (ص) آن سویی و در پی اتصال به حق است

(406/3) و (409). ایشان در بیان تقرب کامل خود به مقام الوهیت می‌فرمایند: «مرا در (وصل) با حق تعالی و قتی (مرتبه‌ی عارفانه‌ای) است که در آن هیچ یک از کروبیان و هیچ پیغمبر مرسلی را توان برابر با من نیست (شرح نیکلسون، ۳۹۵۳/۱ و ۲۹۶۰/۴، ۵۱۸/۱).

عشق الهی با محمد (ص) جفت بود؛ محمد (ص) از نهایت معرفت با عشق پاک یعنی ذات الهی یکی بود (شرح نیکلسون، ۱۵۴۳/۴ ص). پیامبر فانی حق و زاده ثانی است (۳/۴- ۲۲۷۱). (742- ۵۳/۶) از اشتیاق به وصال محبوب است که حضرت از بالل می‌خواهند تا اذان گوید (۹۲/۱- ۱۹۸۶).

حبیب خدا از هجر حق بی‌طاقتی می‌کند؛ چنانکه بارهای سعی می‌کند خود را از کوه حراء پایین افکند، اما جبرئیل با وعده‌ی دولتهای آینده، او را از این کار باز می‌دارد (۴۱/۵- ۳۵۳۵). او ضعیفی عشقمند (۱۱۸/۶) و رشکناک است (۶۷۳/۶).

ب) رسول و معشوقی

مصطفی (ص) اقبال جدید عاشق است و نوکنی است که از جهان کهنه رسیده است، چاره‌ی بیچاره‌ها و گشایشی برای گرفتاران است (۱۰۹۵- ۷/۶). ایشان در مرتبه‌ی معشوق روحانی است؛ چنانکه عمر، ابوبکر، بالل و هلال شیفتنه‌ی ویند (۱۰۸۰/۱، ۷۷/۱ و ۱۱۵۶/۶). ابوبکر بندگی رسول را آزادی خود می‌داند که بی او دچار محنت و بی‌دادیست و با او جانش مستغرق اجلال است و عالی همت، و در او به «نور نور» و «رشک حور» و «یوسفستان» رسیده و «بهشت و معرفت» یافته است (۹۱/۶- ۱۰۷۹)؛ حتی تنہی درخت خرما، ستون مسجد پیامبر [= استن حنانه]، از دوری رسول همچون عاقلان، ناله سر می‌دهد و تنها با وعده‌ی رسول بر اینکه در آخرت از تو درخت سرو سرسیز کنند، سکون می‌یابد (۲۱۱۳- ۸/۱). مولانا درباره‌ی معشوقی حضرت، علاوه بر صفات فوق، صفت‌های دیگری نیز به کار برده است: «دلستان، آفتاب شب فروز، خورشید صد تو، ماه رو».

4- دشمنان رسول خدا (ص)

الف) کافران و احمدقان

گفت من آینه‌ام مصقول دست ترک و هند و در من آن بیند که هست
(مثنوی، 2/2370)

محمد (ص) به چشم کافران و منافقان، تُرشروی و ذوق کش می‌آمد، زیرا آن‌ها در سیمای او بازتاب احوال آینده‌ی خود را می‌دیدند؛ اما مؤمنان که او را به نور حق می‌نگریستند، وی را با روی خندان و دل شادان می‌دیدند (شرح نیکلسون، 4/3537-9/2141). آنانکه از همسایگی و همسفرگی و همراهی با رسول خدا جدا ماندند با دیو بد همراه، و هم سفره می‌شوند (268-72/5).

پیامبر، احمق را دشمن خویش و عاقل را دوست خود می‌دانست (شرح نیکلسون، 4/1551) و از آن جهت سکونت در روستا را گور عاقلان نامیدند که موجب احمقی فرد و بی‌نوری عقل او می‌شود (517 - 8/3).

ب) نا اهل و صورت پرسست (=ابوجهل)^۴

منکران رسول از روی قیاس به نفس وحب جاه سروری و حسد پیغمبر را همچون خود می‌دانستند، در حالی که پیامبر را خدا چون محکی برای سنجش انسان‌ها قرار داده بود (2/713 و 3/794). خداوند میان بندگانش خد هر گروه را نیز آفریده، همچنانکه در مقابل مصطفی (ص)، ابوجهل را (6/165). مولانا، احمد را قرین احمد و احمد جان می‌نامد و سفارش می‌کند که برای حفظ ایمان باید از تعلقات ابوجهل تن گریخت (1/2-2/781). پیامبر بر اساس اصل جذب جنسیت متمایل به حق است و رأی زن او نیز حق است؛ برخلاف ابوجهل که رأی زن و مشاورش ابو لهب است (4/2654).

احمد مرسل با توجه به اصل اصل انبیاء همچون خلیل الله، بت شکن است و با ورود او به

بت خانه بت‌ها به سجده می‌افتند، اما ابوجهل به بت‌خانه وارد می‌شود و بت‌ها را سجده می‌کند (رسول) کان قندی، نباید ناراحت شوی و حق برای تو گواهی می‌دهد. چه گواهی بهتر از حق، اگر خفashان، دشمن خورشیدند این خود دلیلی است بر تابانی خورشید [صدق دعوی رسول]. (2081-91/2).

تن پاک آن حضرت، نقاب نور ضمیر اوست تا خلقی که به دعوت آنان مأمور بودند، با او بتوانند نشست و برخاست کنند و از غلبه‌ی نورش، عالم و اهل عالم آتش نگیرد (لاهوری، 364 : 1381).

بو مسیلم کذاب^۵

کار حضرت رسول همچون کار مردان باعث روشنی و گرمی است، بر خلاف دونان همچون بومسیلم که حیله و بی شرمی می‌کنند؛ به این سبب لقب بومسیلم «کذاب» ماند و بر محمد (ص) اول الالباب. محمد (ص) چون شراب ناب (=حقيق) «مهر شده به مشک» [است] که پرهیزگاران در بهشت، نوشند (3401-2/2)؛ که از نوشیدن شراب حقیقت و حکمت الهی، لذت روحانی و ابدی نصیب آن‌ها می‌گردد؛ حال آنکه شراب شهوانی دنیاوی (پیروی از بومسیلم) به لعنت آخرت ختم می‌شود (شرح نیکلسون، 1-3/320).

(د) برخی یهودیان و مسیحیان

قبل از بعثت رسول، نام احمد چون تعویذی برای یهودیان در شفای بیماران و جنگ‌های وحشتتاک بود اما به هنگام ظهور ایشان، حضرت را منکر شدند (2833-47/4). نام احمد در انجیل نیزبا تعظیم آمده بود و یاریگر مسیحیان در برابر دشمنان بود (1-38/727 و فروزانفر، 1/289).

فلسفه جنگ‌های رسول (ص)

پیامبر اسلام، نداگر صلح و برادری بود و میان دو قبیله‌ی اوس و خزر که از هم کینه‌ها داشتند به نور اسلام، برادری ایجاد کرد (3713-6/2) و جنگ‌های پیغمبر، مدار صلح برای اهل جهان گردید. عمل حضرت همچون فرمان قصاص حق (قرآن، 179/2) بود؛ چراکه در قصاص (مرگ کسی) برای دیگران حیات است (3865-7/1). ایشان می‌فرمودند: «من همچون عیسی (ع) حیات بخشم و غرضم از جنگ، رهایی شما [کفار] از هلاک است 4528-60/3) و 3-85/3 (4473).

پیامبر، بنی سیف بود و یاران او نیز صدر؛ و مصلحت در دین او جنگ، برخلاف دین عیسی (ع) که انزوا و کناره‌گیری از جامعه مصلحت روزگارش بوده است (4920-6/6). حضرت رسول به تصریح آیه‌ی کریمه (قرآن، 107/21) نتیجه‌ی رحمت بر عالمین است (فروزانفر، 1381: 281). وی با رحمت و نیکوبی خود، بر مخالفان خویش غلبه می‌کنند (6/5). ایشان در دنیا از صحبت با منکران ظاهر بین و مشغول به دنیا به تصریح کریمه‌ی «لکم دینکم ولی دین» (قرآن، 109/6) خودداری می‌کردند (1/5-3940).

5- معجزات رسول

با حضرت رسول، نایب حق بر روی زمین، معجزاتی بود که همه‌ی مردم دربرابر آن تسلیم بودند؛ وجودش زندگی‌بخش بود و اعمالش در تصرف حق (1323-5/5). عاشق صادق بر جمادات تصرف می‌کند و عجیب نیست که سخشن بر انسان داده مؤثر افتند؛ همانگونه که صدق رسول، ماه را به دو نیم کرد و خورشید غروب کرده را، جهت ادای نماز عصر، بازگرداند (2776/5).

6- پیامبر زندگی فردی و اجتماعی

مولانا با توجه به احادیث مذکور در متنوی، به برخی از ویژگی‌های زندگی فردی و اجتماعی

حضرت رسول، متناسب با گفتار خویش، اشاره کرده است که به عنوان نمونه برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

(الف) کسب و توکل: توکل در امور نباید باعث نادیده گرفتن جهد و تلاش و اکتساب گردد؛ چرا که «خداآوند فرد کاسب را دوست می‌دارد» (912-4/1).

(ب) نیکی و پاکی: پیامبر به صحابی خود مفهوم کریمه (قرآن، 2/201) را سفارش می‌کرد که «خدایا در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا فرما» (شرح نیکلسون، 2/3-2551) و دعوت به نکوکاری می‌کرد: «خوش به حال کسی که بعد از مرگش، کار نیکش باقی بماند» (1605/1).

(ج) انفاق: رسول «بهترین مردم را نافع‌ترینشان به خلق می‌دانستد» (482/6) و سفارش می‌کردد «به زیردستان خود از آنچه می‌خورید و می‌پوشید، بخورانید و بپوشانید» (3974-5/6).

(د) نماز: پیامبر «نور چشم خود را در نماز می‌دیدند» (3235/2) و «نماز را کوفتن در حق می‌دانستند که هر کس در آن اصرار ورزد، در برای او گشوده می‌شود و به آن ملکوت وارد می‌گردد» (2048-9/5).

(ه) پوهیز از عیب جویی: حضرت رسول مؤمنان را آینه‌ی همدیگر می‌دانستند که در معنا واحدند و هر یک باید اعمال و احساسات همنوعان خود را بازتاب اعمال و احساس خود بدانند و به جای عیب جویی از دیگران، در اصلاح عیب‌های خود سعی نمایند (شرح نیکلسون، 1/1328). ایشان بر عیب‌جویان نحوه‌ی تلفظ حیّ بالال خشمگین شدند و فرمودند حیّ بالال در نزد خدا بهتر از صدقیل و قال شما خسان است و آن‌ها را با این تهدید که رازهایتان را بر ملا خواهم کرد، از عیب جویی باز داشتند (175-8/3).

(و) رازداری و مشورت: پیامبر در امور مهم با پنهان کردن اسرار، با یاران به گفتگو و مشورت می‌پرداخت (1502-4/1) و می‌فرموند: «هر کس سر را پنهان دارد به مراد خود زود می‌رسد» (176/1).

(ز) نفس ستیزی: رسول (ص) جهاد با نفس را جهاد اکبر و بزرگتر و دشوارتر از جهاد اصغر (جنگ در راه خدا) می‌دانستند (1387-8/1). ایشان به علت پاکی جانش از هوس‌ها، به

هر جا که روی می کرد وجه پاک الله را می دیدند (1/7-1396).

ح) عقل و عبادت: محمد (ص) «عقل را بر عبادت ظاهری تفضیل می‌نهند»، زیرا طاعت، صیقل آیینه‌ی عقل است و اصل، عقل است (شرح نیکلسون، 454-7/1)، و خردمندان را به جهت مهر و رقت مغلوب زنان می‌دانند (2433-6/1) و ناقص عقل را ملعون، زیرا سبب دوری و رنجوری و کفر، نقص عقل است نه تن ناقص (1535-40/2).

ط) لطف و شفقت: همه خوی رسول لطف و کرم بود و عیادت او از صحابه‌ی مريض نيز، جز اين دليلي نداشت (2141-2/2). به مردم مى فرمودند: «من شما را به جاي پدر (مانند پدر)» نسبت به فرزند هستم (1936-6/3).

پیامبر پناهگاه فقرا و درماندگان بود و این امر از خطاب آن ضریر (نایینا) به ایشان آشکار است: «کای نوابخش تبور هر خمیر» (670-1/6). نمونه دیگر عطوفت ایشان، رفتار حضرت در برخورد با کافرمهمان حدث کننده بود که در برابر شرمداری مهمان، او را با رحم و عطوفت جهت تسکین در آغوش می‌گیرند (120-5/134).

۵) امور اقتصادی: «حضرت رسول (ص) و معاصرانش هم دنیا اندیش بودند و هم بسیار عملگرا. در اعماق مجموعه‌ی سیره‌ی پیغمبر و حتی خلفاء برای نظم زندگی و امور دنیا نقشه و مدیریت کاملی وجود داشت (از افاضات استاد شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴). پیامبر در معامله «نبود تقلب و فریب را شرط قرار داده است» و از «عجله که کار شیطان است بر حذر می‌دارد» و به تأیی، امر خدایی، سفارش می‌کنند (3497/3). حضرت رسول فناعت را گنجی فنازپذیر می‌دانند و طالب بهشت را کسی معرفی می‌کنند که از دیگری چیزی نخواهد (شرح نیکلیسون، .(333-4/6

ک) مولوی و سنت رسول: مولانا پذیرش و عمل به سنت رسول را سفارش می‌کند: «در میان امت مرحوم باش / سنت احمد مهل محاکوم باش» (483/6)، و در پذیرفتن احادیث رسول چنین می‌گوید: «گوش من لا يلدع المؤمن شنید / قول پیغمبر به جان و دل گزید» (907/1). مولانا فرمایش، مصطفی، (ص)، را «دُرْ معنی، سفتَن» (2613/2) می‌داند و قیو، قول،

پیغمبر را واجب و فرض [قبوله یفرض] (۱۵۸۰/۳)، و بر محک بودن سخن رسول در تمیز قلب و نیکو، اشاره دارد:

قلب و نیکو را محک بنهاده است	گفت پیغمبر نشانی داده است
(۲۷۳/۲، مثنوی)	

نتیجه‌گیری

این پژوهش به تصویری که مولانا از حضرت رسول (ص) در مثنوی ارائه می‌دهد، پرداخته است. گفتار و کردار رسول خدا برای مولانا به عنوان یک عارف مسلمان، علاوه بر الگوی نیکوی زندگی، تصویر انسان الهی را مجسم می‌کند که خدا در او منعکس است و او راهی است برای رسیدن به خدا. ایشان با عشق پاک الهی قرین است و پیشرو عاشق الهی. رسول خدا، مورد لطف و عنایت حق است و از غیب آگاه. او به عنوان پیامبر الهی، واسطه‌ی حق با خلق است و بت شکن. راست بینی ایشان، باعث هدایت انسان‌هاست و پیروی از او مایه‌ی تعالی و کمال انسان. اولیاء و دستگیران مردم در راه حق از نور اویند؛ با این وجود ناالهلان صورت پرست و کفار، دشمنان ایشان هستند و حضرت رسول (ص) با جنگ‌هایش در پی اصلاح و هدایت آن‌هاست و معجزاتش برای قهر دشمنان است که گاه زمینه‌ی هدایت آنان را فراهم می‌کند. پیامبر (ص) در زندگی فردی و اجتماعی خویش هم به امور معنوی و هم به امور دنیاگی توجه داشتند. مولانا با توجه به گرایش عرفانی اش بیشتر به سلوک باطنی و حیات روحانی حضرت رسول (ص) نظر دارد و با به کار بردن افعال مضارع در بیان رفتار و گفتار ایشان، چون مسلمانی معتقد، بر حضور مستمر حضرت در زندگی مسلمانان نظر دارد و برای تعظیم و بزرگداشت حضرت رسول (ص) اوصاف و القاب شاعرانه‌ی بی‌شماری به کار برده است که در آنها بیشتر بر جاودانگی و ازلی و ابدی بودن پیامبر توجه دارد تا بر زندگی تاریخی رسول؛ هر چند که زندگی تاریخی ایشان زمینه را برای ابراز شیفتگی مولانا بر فخر البشر فراهم می‌نماید.

پی نوشت

- ۱- سنایی (و: 535 هـ ق) نخستین حکیم بزرگ ایرانی است که اسلوب نعت [پیامبر] را طرح افکند که در همه‌ی مدایح عارفانه‌ی بعد از او به عبارت سنجیده شرح و بسط یافت: نام محمد (ص) در قرآن با الفاظ ستایش آمیز آمده و حق تعالی، خود بر او صلوات فرستاده است (شمیل، 1383: 12-306 و 339؛)؛ مقدمه‌ی باب سوم حدیقه در نعت پیامبر، با نقل مطالبی از قرآن و حدیث رسول از موضوعات برجسته مطرح شده تأییفات صوفیان در قبل و بعد از اوست (سنایی، حدیقه، 1377: 189-228).
۲- سلطان ولد در ولذنامه (ص 121-122) به حضور مردم از مذاهب مختلف در تشیع جنازه‌ی مولانا اشاره می‌کند که خود دلیلی بر فراتر از مذهب خاص بودن مولاناست (به نقل از نعمانی، شبی، سوانح مولانا روم، 1382: 5-34).
۳- این تقسیم‌بندی مطالب را در تدوین پایان‌نامه با عنوان «سیمای مصطفی (ص) در آثار مولانا»، جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران: 1384) به کار بردہام.
۴- ابوجهل از خردمندان قریش بود و ظاهراً از تعلیمات مانویان اطلاعاتی داشت. مولانا سرّ اینکه پیامبر (ص) بواحدی را ابوجهل خواندند بدینگونه بیان می‌کند که او در ادراک حسی، عقلی و بحثی کامل بود ولی به حریم جان و کشف روحی راه نداشت (فروزانفر، ص 567). «ابوجهل دارای یک نوع تفکر و بیان فلسفی بوده است به علاوه جایگاه اشرافیت و قبیله‌ای خود. زبان وی در برابر روحی، نوعی زبان فلسفی و انکار عقلانی است، دعوت قرآن به عقل همان پذیرفتن وحی و خاستگاه وحی (و استعداد پذیرش وحی و ایمان به عالم غیب) است و هر کس در برابر ایمان به غیب قرار گیرد از نظر قرآن جاہل است (از افاضات استاد شفیعی کدکنی، 1384).»
۵- «مسیلمه‌ی کذاب از بنی حنیفه بود و ادعای پیغمبری کرد و میان وی و مسلمین جنگی سخت اتفاق افتاد و سرانجام کشته شد و آن فتنه در سال یازدهم هجری فرو نشست [...] مسیلمه که خود را رحمن الیمامه «می‌نامید، نزد مسلمانان به کذاب مشهور شد» (فروزانفر، ص 146).

مَنَابِعُ وَمَاخَذَ

• قرآن کریم

- پور نامدایان، تقی (1369). داستان پیامبران در کلیات شمس، شرح و تفسیر عرفانی داستان‌ها در غزل‌های مولوی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 - تسوایگ، اشتیان (1383). سه استاد سخن بالزاک، دیکنز، داستایفسکی، ترجمه‌ی محمد علی کریمی، تهران، نی.
 - جعفری، محمد تقی و همکارانش (1364). از دریا به دریا، چهار جلد، تهران، وزارت ارشاد.
 - خوانساری، محمد (1374). «مولانا در پیشگاه مقام رسالت»، نامه شهیدی (جشن نامه استاد دکتر سید جعفر شهیدی) به اهتمام علی اصغر محمد خانی، ویراسته‌ی حسن انوشة، تهران، طرح نو.
 - زرین کوب، عبدالحسین (1374). بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، جلد ششم، تهران، علمی.
 - زرین کوب، عبدالحسین (1374): سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، جلد اول، چاپ ششم، تهران، علمی.
 - زمانی، کریم (1374): شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر سوم، تهران، اطلاعات.
 - سنایی غزنوی، ابوالمسجد مجدد بن آدم (1377). حدیقه الحقيقة و شریعة الطريقة، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
 - شفیعی کدکنی، محمد رضا (1384). "افاضات استاد در کلاس مثنوی"، دانشگاه تهران.
 - شیمل، آن ماری (1370). شکوه شمس، ترجمه‌ی حسن لاهوتی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
 - شیمل، آن ماری (1374). "عشق مولوی به پیامبر اسلام (ص)"، روزنامه اطلاعات، بخش اول (پنجشنبه 14/2/74) و بخش دوم (پنجشنبه 21/2/74).
 - شیمل، آن ماری (1377). من بادم تو آتش، درباره آثار و زندگی مولانا، ترجمه‌ی فریدون بدراهای، تهران، توس.

- فروزانفر، بدیع الزمان (1381). *احادیث و قصص مثنوی*، ترجمه کامل و تنظیم مجید حسین داودی، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر.
- فروزانفر، بدیع الزمان (1381): *شرح مثنوی شریف*، سه جلد، چاپ دهم، تهران، زوار.
- لاهوری، محمد رضا (1381). *مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات رضا روحانی، تهران، سروش.
- مولوی، جلال الدین (1375): *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، شش جلد، تهران، توس.
- نعمانی، شبیلی (1382): *سوانح مولانا روم*، زندگی نامه‌ی مولانا جلال الدین، ترجمه‌ی توفیق سیحانی، تهران، علم.
- نیکلسون، رینولد آلن (1374). *تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران، سخن.
- نیکلسون، رینولد آلن (1378). *شرح مثنوی معنوی*، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، شش دفتر، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.